

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۸۵-۲۰۲»
ژورنال فلسفه علوم انسانی: شماره ۳/۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۴، No.73/1، Knowledge

جایگاه سبک مدیتیشن در نگارش تأملات دکارت

سید مصطفی شهرآیینی
مریم غازی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۲۵

چکیده

«مناظره» سنت غالب و رایج در نگارش آثار فلسفی از سده‌های میانه تا روزگار دکارت بود و دکارت با به‌کارگیری «مدیتیشن» در نگارش تأملات، سبکی بدیع در فلسفه‌ورزی عرضه داشت. این سبک که نخستین بار مارکوس اورلیوس رواقی آن را به‌کار بسته بود، در اصل، ویژه متون دینی - اخلاقی بوده و از آن برای ایجاد حالت توبه نسبت به گذشته و در مرحله بعد، نهادینه‌سازی تربیتی تازه در مخاطب بهره می‌گرفته‌اند. دکارت نخستین کسی است که در سده هفدهم، به‌قصد وضع معنای تازه‌ای از فلسفه‌ورزی و تربیت نسل جدیدی از اهل فلسفه، در اصلی‌ترین اثر فلسفی خود، تأملات در فلسفه اولی از این سبک بهره می‌برد. او نخست، می‌کوشد با بهره‌مندی از شکاکیت فراگیر در آن دوران، ذهن خواننده را از همه آن چه تا آن روزگار درست می‌دانسته، بپیراید. دوم، از روش ترکیب که در آن روزگار در همه متون فلسفی رایج بود و تنها بر اساس حافظه شکل گرفته بود، فاصله می‌گیرد و با الگوگیری از ریاضیات و هندسه، روش شهودمحور تحلیل را در نگارش به سبک مدیتیشن، اساس کار خود قرار می‌دهد. او با این کار بستر را برای شهود حقایق فلسفی در ذهن خوانندگان چنان فراهم می‌آورد که پس از خواندن تأملات شش‌گانه، انسان‌هایی تازه با ذهنیتی تازه نسبت به انسان، خدا و جهان تربیت شده باشند. به دیگر سخن، او از حکمت نظری رایج به‌سوی حکمتی عملی حرکت می‌کند.

واژگان کلیدی: مدیتیشن، تحلیل، ترکیب، شک، شهود، حافظه، استنتاج، تربیت

*. دانشیار فلسفه، دانشگاه تبریز، آدرس الکترونیک:

m_shahraeen@yahoo.com

** . دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

ghazi.maryam@yahoo.com

مقدمه

رنه دکارت، فیلسوف فرانسوی سده هفدهم، را «پدر دوران مدرن» می‌دانند و این عنوان به جهت تأثیر انکارناپذیری است که در پی افکندن شالوده‌های نظری دنیای مدرن و در تربیت نسل تازه‌ای از انسان‌ها داشته است، تا جایی که چه بسا بسیاری از آن‌چه ما امروزه چونان مفاهیمی مسلم در ذهن خویش داریم، مستقیم یا غیرمستقیم، از او به ارث برده‌ایم. آثارش در زمینه ریاضیات و علوم دقیق، بستر ساز پیش‌رفت علوم در سده‌های بعد بود. رهیافت پیش‌گامانه او به فلسفه در کتاب *تأملات*، که در آن من‌اندیشنده نقشی محوری در شناخت ایفا می‌کند، تحولی بنیادی در نگرش انسان نسبت به خود و نسبت به جایگاه‌اش در جهانی که در آن به‌سر می‌برد و در نوع رابطه‌اش با آن، پدید آورد. *تأملات* در *فلسفه اولی* را شاید بتوان به نسبت حجمی که دارد پرخواننده‌ترین متن فلسفی در تمام تاریخ فلسفه دانست. آثار فلسفی از سده‌های میانه تا دوران دکارت آکنده بود از نقل‌قول‌هایی از فلاسفه پیشین، ذکر پی‌درپی نام و آثارشان، متونی طولانی و خسته‌کننده به سبک رساله‌نویسی یا مناظره‌نویسی که پیوسته در کار اثبات نظری یا ابطال نظر دیگر بودند. اما *تأملات* در *فلسفه اولی* اثر فلسفی شگفت‌انگیزی است: بسیار کوتاه، بی‌هیچ نام و نشانی از فلاسفه پیشین یا از آثار و آراءشان، به سبک مدیتیشن رایج در نگارش متون دینی - اخلاقی که به استادان دانشکده الهیات دانشگاه سوربن، یعنی به بالاترین مرجع دینی در فرانسه آن روزگار، اهدا شده و تنها اسم خاص در متن کتاب، نام خداوند است که در این متن حدوداً ۵۰ صفحه‌ای، بیش از ۸۰ بار تکرار شده است.

قالب ادبی *تأملات* در مقایسه با دیگر آثار دکارت، بی‌گمان از ویژگی‌های ممتاز این اثر است. در طول سده هفدهم، سنت رایج در نگارش آثار فلسفی، «رساله»^۱ یا «مباحثه یا مناظره»^۲ بود؛ دکارت با به‌کارگیری سبک ادبی مدیتیشن در تألیف *تأملات*، سبکی بدیع در خلق آثار فلسفی عرضه داشت. با این حال، دکارت نخستین نویسنده‌ای نیست که به این سبک می‌نویسد؛ در طول سده هفدهم و به‌ویژه در فرانسه، سبک ادبی مدیتیشن، سبک غالب نوشتن البته در نوشته‌های عبادی - دینی بود و جنبه‌های روایی و شخصی همین دست‌نوشته‌ها بود که تأثیر فراوانی بر شاعران، نقاشان و نمایش‌نامه‌نویسان آن روزگار داشت.^۳ اما آن‌چه اثر دکارت را متمایز می‌کند، به‌کارگیری این سبک در نگارش متنی فلسفی است

1. Treatise

2. Disputation

3. Hettche 2010: 284

که از آن به همان قصد و نیت نویسندگان متون دینی و عبادی، یعنی تربیت عملی خوانندگان، البته این بار برای تربیت فلسفی و نه دینی بهره می‌گیرد. از ویژگی‌های این سبک، توجه به آگاهی تأملی^۱، خودآگاهی^۲ و خودآزمونی^۳ است. تأملات دکارت با تمرکز بر خودشناسی و خودیابی مسلماً اثری به سبک مدیتیشن است.^۴ دکارت مصرانه از خواننده تأملات می‌خواهد که در تأملی مجدانه با او همراه شود؛ هدف او از این تأملات، چنان که در نوشته‌های دینی به سبک مدیتیشن می‌بینیم، ایجاد تحول درونی در خواننده است؛ به گونه‌ای که این تحول زمینه‌ساز تربیت انسان‌هایی جدید برای ساختن جهانی جدید، به یاری علمی جدید باشد. در واقع، هدف از نوشتن تأملات، تعلیم و تربیت خوانندگانی است که با تأملی درون‌نگرانه به کشف شخصی حقایق برای خود نائل آیند. تحقق این هدف افزون بر نگارش به سبک مدیتیشن، دو شرط دیگر هم دارد: الف) به کارگیری روش تحلیل که به اعتقاد دکارت «بهترین و درست‌ترین روش تعلیم» است و راه را برای شهود بی‌واسطه حقایق توسط تأمل گر دکارتی فراهم می‌آورد؛ ب) اعمال راه کار شک برای پاک‌سازی ذهن از حواس و باورهای پیش‌پنداشته، که لازمه شروع تفکر به روش تحلیلی است.

تأمل برتر از مناظره یا مباحثه

در بحث از قالب ادبی تأملات و نسبت آن با تعلیم و تربیت، آن چه مهم است بررسی دلایل دکارت در به کارگیری این سبک ادبی برای نگارش تأملات است؛ نکته‌ای که جز با در نظر گرفتن و درک هدف کلی دکارت از نوشتن این اثر سترگ فلسفی حاصل نمی‌آید. مطلوب دکارت، پی‌افکندن دیگر باره عمارت علم بر بنیادی جدید بود. این بنیاد، من

1. reflective awareness

منظور از آگاهی تأملی، آگاهی است که با تأمل و بازنگری در خود، به اوج و تعالی می‌رسد و بر شالوده خودکامی و خودپیرایی و خودشکوفایی استوار است و سرانجام، آدمی را به بازگشت از آن چه بوده و در پیش گرفتن راهی نو برای ساختن آینده‌ای تازه رهنمون می‌شود.

2. self-consciousness

مراد خروج از چهل نسبت به محتوای آگاهی خویش و اتخاذ موضع انتقادی نسبت به این محتوا است، چنان که سقراط می‌کوشید تا مخاطبان را به این مرتبه برکشد.

3. self-examination

مراد آزمودن محتوای آگاهی با سنجه شک دکارتی است تا روشن گردد که کدام باور یا باورها، در برابر این سنجه سخت‌گیرانه، تاب می‌آورد.

۴. برای بررسی کامل ساختار و سبک ادبی تأملات بنگرید به:

Amelie Oksenberg Rorty, A. (ed.), *Essays on Descartes' Meditations* (Berkeley, California: University of California Press, 1986)

اندیشنده‌ای بود که نه به روش «مباحثه» یا «مناظره»، که روش فلسفی غالب سده هفدهم بود بلکه با تأملی درون‌نگرانه^۱ به دست می‌آید. دکارت در تأملات و نیز در اعتراضات و پاسخ‌ها، در تفسیر انتخاب سبک مدیتیشن، به برتری ذاتی «تأمل» بر «مباحثه یا مناظره» اشاره دارد، تا جایی که کسانی را که نمی‌خواهند با او در تأملی مجدانه همراه شوند، از خواندن تأملات برحذر می‌دارد:

«از این روست که من تأملات نوشتم نه مانند فیلسوفان مباحثه یا مانند هندسه‌دانان، قضایا و مسائل؛ من با این کار بر آنم که نشان دهم مخاطب من کسی نیست که در تأمل با من مشارکت نکند و توجه کافی به مطلب ندهد.»^۲

اما مهم است بدانیم که هدف دکارت از تأکید بر برتری ذاتی «تأمل»، یافتن بدیلی برای روش‌شناسی غالب فلسفه‌ورزی در روزگار خویش است. با توجه به این نقل قول درمی‌یابیم که حالت غالب استدلال فلسفی در زمانی که دکارت تأملات را می‌نویسد، استدلال به شیوه «مباحثه» است. به نظر می‌رسد دکارت می‌خواهد میان سبک فلسفه‌ورزی خویش و سبک رایج در میان دیگر فیلسوفان از سویی، و نیز سبک هندسه‌دانان از دیگر سو، تمایز دقیقی بگذارد. بنابراین، انتخاب سبک مدیتیشن نشان‌دهنده فاصله‌گیری دکارت از حالت غالب «مباحثه» یا «قضایا و مسائل» در کتاب تأملات است؛ مباحثه به مثابه شکلی از استدلال، با تمرکز بر موضوعی خاص (خواه فلسفی خواه کلامی)، ساختاری برای حکم درست و مستدل درباره آن فراهم می‌آورد. فیلسوفان آکادمی از شیوه مباحثه برای بیان ادبی آموزه‌های خود در کلاس‌های درس بهره می‌بردند.^۳ بر این اساس، شاید بتوان گفت که مباحثه، در ذیل روشی جای می‌گیرد که دکارت در مقابل روش تحلیل، از آن با عنوان روش «ترکیب» یاد می‌کند.

روش تحلیل و روش ترکیب

دکارت در توضیح تمایز روش تحلیل از روش ترکیب، روش ترکیب را چنین توصیف می‌کند که:

«به‌وضوح نتیجه را مبرهن می‌سازد و زنجیره‌ای طولانی از تعاریف، اصول موضوع، علوم متعارف، قضایا و مسائل را به کار می‌گیرد؛ به طوری که اگر کسی یکی از نتایج را

1. introspective meditation

2. AT VII 157; CSM II 112

3. S. MacDonald and N. Kretzmann, 'Medieval Philosophy', Routledge Encyclopedia of Philosophy, <http://www.rep.routledge.com/article/B078> (8/10/2014)

انکار کند، بی‌درنگ می‌توان نشان داد که آن نتیجه در مقدمات قبلی مندرج بوده و بنابراین، خواننده، هر قدر هم معاند و لجوج باشد، مجبور به تصدیق آن می‌شود.^۱ اما در مقابل، در توصیف هم‌دلانه^۲ او از روش تحلیل می‌خوانیم که:

«راه درستی را نشان می‌دهد که از طریق آن، شیء مورد نظر به نحو روش‌مند کشف می‌شود... طوری که اگر خواننده بخواهد از آن روش پیروی کند و به هر نکته‌ای توجه کافی بدهد، آن چیز را از آن خود می‌کند^۳ و آن را به همان اندازه کامل می‌فهمد که اگر خودش آن را کشف می‌کرد، می‌رسید... و اگر حتی از کوچک‌ترین نکته غافل شود، نمی‌تواند ضرورت نتیجه را دریابد.»^۴

در واقع، دکارت با انتخاب عنوان «تأملات» به جای «مباحثه یا مناظره» یا «رساله» برای اثر خود، بر تمایز میان کارآیی و نقش متفاوت روش تحلیل در «تأملات» و روش ترکیب در «رساله یا مباحثه و مناظره» انگشت می‌گذارد. در این جا است که اهمیت روش «تحلیل» در نگارش تأملات آشکار می‌شود، به گونه‌ای که تحلیل، به گفته خود دکارت، به مثابه «بهترین روش تعلیم» در ساختار، سبک و طرح کلی تأملات از اهمیتی بنیادین برخوردار است. دلیل تأکید فراوان دکارت بر تمایز میان روش تحلیل و روش ترکیب در این است که برای او تحلیل، بهترین و درست‌ترین روش تعلیم است؛ روشی که اگر خوانندگان تأملات به درستی آن را به کار گیرند می‌توانند خودشان به همان نتایجی برسند که دکارت می‌رسد. «من در تأملات خود فقط همین روش تحلیل را به کار برده‌ام که بهترین و درست‌ترین روش تعلیم است.»^۴ در ادامه، به این مطلب بیش‌تر می‌پردازیم.

ترتیب کشف و ترتیب ارائه

ابهامی که وجود دارد این است که چرا دکارت معتقد است «روش ترکیب به‌اندازه روش تحلیل رضایت‌بخش نیست و ذهن کسانی را که مشتاق یادگیری هستند، درگیر نمی‌کند» و در مقابل، روش تحلیل را «بهترین و درست‌ترین روش تعلیم» می‌داند. این تمایز را می‌توان با تمایز میان دو ترتیب، یعنی ترتیب شناخت^۵ و ترتیب وجود^۶ بهتر فهمید. ترتیب شناخت یا ترتیب تحلیل، ترتیب اشیاء را آن گونه که به شناخت درمی‌آیند، دنبال می‌کند؛ در حالی که

1. AT VII 155-156; CSM II 110-111

۲. «از-آن-خود-سازی» حقیقت بن‌مایه و جوهره تعلیم و تربیتی است که دکارت در جمله جمله کتاب تأملات مدنظر دارد و مرادش از «همراهی مجدانه» خواننده در حین خوانش تأملات، جز این نیست که خواننده، درست مانند خود او، حقیقت را نه تنها بفهمد بلکه در خویشتن خویش بیابد و آن را از-آن-خود سازد.

3. Ibid

4. AT VII 156; CSM II 111

5. the order of knowledge

6. the order of being

ترتیب وجود یا ترتیب ترکیب، به طریقی نسبتاً متفاوت، ترتیب واقعی اشیاء نسبت به یکدیگر را مستقل از شناخت ما از آنها ارائه می‌کند.^۱ در واقع، تحلیل فقط مرتب کردن حقایق نیست که پیش‌تر کشف شده‌اند بلکه درست برعکس، بیان مسیر واقعی کشف است، تا جایی که شاید بتوان گفت برهان تحلیلی، اثر خلاق ذهن مؤلف را می‌نمایاند.^۲ در یک کلام، شاید بتوان روش تحلیل را روش کشف^۳ و روش ترکیب را روش ارائه^۴ نامید. در واقع، دکارت نمی‌خواهد مخاطب تأملات را با اقامه براهین متعدد، درباره درستی سخنان خویش مجاب کند؛ بلکه آنچه دکارت می‌جوید این است که با به‌کارگیری روش تحلیل کاری کند که مخاطب، خود شروع به تأمل کند تا صدق مقدمات هر برهانی و مرحله‌به‌مرحله آنچه قرار است بعداً به صورت ترکیبی اثبات شود، بی‌نیاز از اقامه برهان به روش ترکیبی و مقدم بر آن، بر خود او مکشوف شود.^۵

بنابراین، ترتیب کشف که با آن می‌توان خواننده مشتاق یادگیری را تعلیم داد، برای دکارت دارای اهمیت فراوان است و تحلیل که راه کشف را می‌نمایاند «بهترین و درست‌ترین» راه است؛ زیرا «اگر خواننده بخواهد از آن روش پیروی کند و به هر نکته‌ای توجه کافی بدهد، آن چیز را از آن خود می‌کند و آن را به همان اندازه کامل می‌فهمد که اگر خودش آن را کشف می‌کرد، می‌رسید...»^۶ هدف دکارت از نوشتن تأملات جز این نیست که خواننده، در جریان تفکر مشارکت جوید و خودش به نتایج دست یابد؛ هدفی که با توجه به آنچه درباره روش تحلیل گفتیم، تنها با همین روش به دست می‌آید. به‌دیگر سخن، شاید بتوان گفت دکارت با به‌کارگیری این روش می‌خواهد خواننده را برای اندیشیدن تربیت کند نه برای فراگیری اندیشه‌ها. او در اینجا همان رسالتی را بر دوش دارد که سقراط در دولت‌شهر آتن برای تربیت جوانان بر عهده گرفته بود. او می‌کوشید جوانان را به روش دیالکتیک درباره آموزه‌های پیشینیان به تردید وادارد و کاری کند تا خودشان از نو درباره همه چیز بیندیشند. دکارت نیز

1. Garber 2001: 54

۲. به این معنا که خواننده به‌یاری روش تحلیل، چنان به شهود حقایق می‌رسد که گویی آنها را در خود می‌آفریند و قدرت آفرینش‌گری ذهن خود را در این جریان به فعلیت درمی‌آورد تا جایی که می‌توان گفت این جریان کشف درون او

را نیز با تعلیم‌وتربیتی تازه می‌آراید و او را به‌سوی تبدیل شدن به انسانی تازه به پیش می‌برد. Beck, 1965: 24

3. method of discovery

4. method of presentation

برای تفصیل در باب روش کشف و روش ارائه، رجوع شود: پارکینسون، ۱۳۹۲: ۳۱۱-۲۶۷

۵. شهرآیینی ۱۳۸۹: ۷۴

6. AT VII 155-156; CSM II 110-111

همین کار را با اِعمال راه‌کار شک، به‌کارگیری روش تحلیل و نگارش متنی فلسفی در قالب ادبی‌مدیتیشن انجام می‌دهد، به‌گونه‌ای که اگر خواننده با او به‌درستی همراه شود، پس از پشت سر گذاشتن تأملات شش‌گانه، خود او، خدا و جهانی که در آن می‌زید، همه‌وهمه از بیخ‌وبن چنان دگرگون شده‌اند که دیگر نمی‌شود با اتکای بر مکتب فکری ارسطویی-مدرسی به مطالعه آنها پرداخت. حتی نگاه آدمی به کلیسا و دین نیز دچار دگرگونی اساسی می‌شود و سیطرهٔ عقل جای مرجعیت همه‌چیز را می‌گیرد.

دوری از حواس

چنان‌که دانستیم، دکارت همواره در دست‌یابی به شناخت یقینی و اعتمادپذیر، بر رهاکردن باورهای حس‌بنیاد، الگوهای مألوف تفکر، پیش‌داوری‌ها و به‌طور کلی، بر پاک‌سازی ذهن از هر آنچه پذیرای کم‌ترین شکی است، تأکید دارد. در واقع، فلسفهٔ او آشکارا در تقابل با فلسفهٔ حس‌بنیاد ارسطویی-توماسی است که در مدارس آن زمان تدریس می‌شد. به عقیدهٔ دکارت، علوم بایستی اصول و مبانی خود را از فلسفه اخذ کنند؛ حال آن‌که فلسفه‌ای که مبتنی بر حواس باشد نمی‌تواند بنیادی محکم برای بنای باشکوه علم فراهم آورد، چرا که بر ادراکات حسی، چنان‌که در تأملات نشان می‌دهد، چندان اعتمادی نیست. بنابراین، برای یافتن بنیادی یقینی برای بازسازی عمارت علم، شرط نخست فراهم‌سازی بستری برای دوری‌جستن از حواس است. برای این منظور، شک فراگیر دکارتی راه‌گشا است. در واقع، راه‌کار شک با پاک‌سازی ذهن از حواس و باورهای پیش‌پنداشته، در حکم عنصر پالایش^۱ است که یکی از ویژگی‌های اصلی سبک مدیتیشن به‌شمار می‌آید و این پاک‌سازی، لازمهٔ شروع تفکر فلسفی به روش تحلیل است.

دکارت با به‌کارگیری «برهان خواب‌دیدن» و سپس فرض «اهریمن بداندیش» گسترهٔ شک را تا بنیاد همهٔ باورها می‌گستراند و بر ضرورت یافتن نقطهٔ ثابت یقینی، که به‌اعتقاد او در اثبات من‌اندیشنده فراهم می‌آید، تأکید می‌ورزد.^۲ به‌عبارتی، اگر این شک را هم‌پای دکارت به کار گیریم، ترتیبی فراهم می‌آورد تا بتوانیم بدون پیش‌داوری و بی‌مزاحمت حواس، تعقل بورزیم.^۳ شک، در این صورت، به‌روشنی هدفی پالایشی خواهد داشت. به این معنا که کارکرد شک این خواهد بود که ذهن را آماده می‌کند تا فقط بر آنچه به‌طور یقینی و به نحو شهودی به‌شناخت درمی‌آید، تمرکز کند.^۴ از آن‌جایی که دکارت ذهن خود را به این ترتیب، از تمام

1. Catharsis

2. Kenny 1968: 14-15

3. Hill 2006: 3

4. Stohrer 1979: 18

باورهای پیش‌پنداشته خالی کرده و بی‌اعتمادی هرچند موقتی اما گسترده‌ای را به کار گرفته است، می‌کوشد تا بنیانی یقینی بیابد که بتوان بنای معرفت را بر آن استوار ساخت. او کشف وجود را از اندیشه‌ی خویش، به‌مثابه‌ی بنیاد یقینی مطلوب خود، معرفی می‌کند:

«غیر ممکن است که من چیزی نباشم مادامی که فکر می‌کنم که چیزی هستم. بنابراین، بعد از بررسی هر چیزی به‌طور کامل در نهایت، باید نتیجه بگیرم این گزاره، من هستم، من وجود دارم، ضرورتاً حقیقی است.»^۱

در دسته‌ی دوم پاسخ به اعتراضات، منکر کاربرد استدلال قیاسی در اثبات این نقطه‌ی یقینی است: «وقتی ما آگاه می‌شویم که موجودات اندیشنده‌ای هستیم، این [آگاهی] مفهومی اولیه است که به‌وسیله‌ی هیچ قیاسی به‌دست نیامده است. وقتی کسی می‌گوید «من دارم فکر می‌کنم، پس هستم، یا وجود دارم» او وجود خود را از تفکر به‌واسطه‌ی قیاس استنتاج نمی‌کند بلکه آن [وجود] را به‌مثابه‌ی امری بدیهی با یک شهود بسیط ذهن درمی‌یابد.»^۲

بنابراین اثبات من اندیشنده، به‌مثابه‌ی بنیادی یقینی، نه به روش استدلال قیاسی بلکه با معرفتی شهودی به‌دست می‌آید. در واقع، تمایز میان شهود و قیاس، در پیوند عمیق با تمایزی است که دکارت میان «تأمل» و «مباحثه یا مناظره» قائل می‌شود؛ به این معنا که قیاس، حالتی از استدلال در «مباحثه یا مناظره» به روش ترکیبی است. در حالی که شهود، رابطه‌ای ذاتی با روش تحلیل و سبک مدیتیشن دارد.^۳ به این مطلب باز می‌گردیم.

اگر دلیل مخالفت دکارت با به‌کارگیری شکل قیاسی استدلال را بررسی کنیم، آن‌گاه انتخاب عنوان «تأمل» به‌جای «مباحثه یا مناظره» برای کتابش را به‌مراتب بهتر خواهیم دانست. قیاس، شکلی معتبر از استدلال به روش ترکیبی است، که همان روشی ارسطویی بود. در منطق ارسطویی، قیاس مشتمل بر دو مقدمه و یک نتیجه است. در مثال زیر می‌توان صورتی از قیاس ارسطویی را نشان داد:

۱. همه انسان‌ها فانی‌اند؛

۲. سقراط انسان است؛

نتیجه: سقراط فانی است.

در واقع قیاس، مرکب از مقدمه‌ای کلی یا همان کبری، مقدمه‌ای جزئی یا همان صغری، و نتیجه است؛ با افزودن مقدمه‌ی جزئی به مقدمه‌ی کلی، نتیجه بالضروره از این مقدمات حاصل

1. AT VII 25; CSM II 17

2. AT VII 140; CSM II 100

۳. برای تفصیل در باب معنای شهود و امر یقینی در نزد دکارت، رجوع شود: کاتینگم، جان ۱۳۹۲: ۹۳-۵۳

می‌آید.^۱ در قرون وسطی و اوایل دوره جدید، بیش‌تر آثاری که در موضوع منطق نوشته می‌شد، در توضیح و تفسیر منطق ارسطویی بود و بخشی از برنامه آموزشی در هر دانشگاهی به دوره آموزش قیاس ارسطویی اختصاص داشت.^۲ قیاس ارسطویی برای آموزش مطالب از پیش کشف شده مناسب بود نه برای آنچه تازه قرار بود کشف گردد. به بیان دیگر، قیاس ما را در جریان کشف چیزی قرار نمی‌دهد و ما را درگیر اندیشه‌ورزی اصیل نمی‌کند بلکه فقط اندیشه‌های دیگران را به حافظه ما می‌سپارد. به این مطلب نیز بازمی‌گردیم.

معلمان بایستی در چارچوب همان اصول و مفاهیمی کار می‌کردند که ارسطو مطرح کرده بود و به دانش‌آموزان خود تعلیم می‌دادند که در هر موضوعی، هر اندازه مهم، نباید از ارسطو فاصله بگیرند. این تأکید بر مرجعیت فلسفه ارسطویی، در دکارت نوعی بدگمانی و بی‌زاری از برهان‌پردازی‌های رایج در فلسفه پدید آورد، تا جایی که در بخش دوم گفتار در روش در توصیف قیاس ارسطویی، معتقد است که قیاس، برای توضیح آنچه فرد از قبل می‌داند، مفید است نه برای آن که چیز جدیدی را به او یاد دهد.^۳ با این‌همه، دکارت استدلال قیاسی را به کلی مردود نمی‌داند و معتقد است که قیاس می‌تواند ابزاری برای مرتب‌سازی دانسته‌های قبلی باشد گرچه روشی برای کشف حقایق جدید نمی‌تواند بود.^۴ در حالی که دکارت لازم می‌بیند برای تعلیم درست خواننده، او را به نحو شخصی و شهودی به کشف حقایق جدید هدایت کند. بنابراین، او در تأملات خود سبک مدیتیشن را به کار می‌برد تا از مباحثه، که قیاس، عنصری کلیدی در آن است، دوری جوید؛ و نیز نظر به این‌که کشف شخصی هر چیز تازه‌ای، مستلزم آشنایی کاشف با تک‌تک مراحل کشف است، روش تحلیل را به کار می‌گیرد.

فلسفه به مثابه عمل

فلسفه به عقیده دکارت، در شکل درست آن موضوع تعلیم در کلاس درس نیست بلکه نوعی فعالیت است و در نتیجه، هیچ‌کس به‌درستی نمی‌تواند آن را بفهمد مگر اینکه در آن مشارکت جوید.^۵ اینکه دکارت «خواندن این کتاب را به هیچ‌کس سفارش نمی‌کند مگر آنها که بخوانند و بتوانند هم‌پای او مجدانه به تأمل پردازند»^۶ نشان می‌دهد که او خود عمل خواندن کتاب را نیز نه رویدادی انفعالی بلکه همچون جریان^۷ و فعالیتی^۸ می‌بیند که باید خواننده در

1. Honderich 2005: 905

3. Clarke 2006: 19-23

5. Beck 1965: 30

7. Process

2. Ariew 2003: 240

4. Ariew 2003: 240

6. AT VII 9-10; CSM II 8

8. activity

آن درگیر شود. دکارت تصور فلسفه به مثابه فعالیت را در قالب سبک ادبی مدیتیشن به خوانندگان خود عرضه می‌کند. این سبک دو ویژگی مهم دارد که دکارت از آنها برای رسیدن به هدف خود یاری می‌جوید. نخست اینکه، آثاری که به این سبک نوشته می‌شدند، صرفاً نظری نبودند بلکه با تعلیم و هدایت معطوف به عمل سرو کار داشتند؛ آنها رساله یا کتاب درسی برای مطالعه نبودند بلکه به تعلیم عملی خواننده و نوعی ورزیدگی روحانی^۱ دلالت داشتند. دکارت نیز هدف تأملات خود را هدایت درست فرد به عمل عقلانی می‌بیند. در این جا فلسفه چیزی بیش از زنجیره‌ای از برهان‌های نظری است؛ دکارت در واقع، از ما می‌خواهد برای فراگیری فلسفه، راه فعالانه‌تری را در پیش بگیریم؛ به این معنا که با عمل کردن، و با مشارکت جستن شخصی در این فعالیت فکری و نه با صرف تأمل نظری، و در یک کلام، با فلسفه ورزی آن را بیاموزیم.^۲ در واقع، گویی دکارت تنها دغدغه گفتن نداشت بلکه مایل بود آنچه را می‌گوید، نخست در زندگی خود و سپس در زندگی خواننده که نه صرف مشاهده‌گر، بلکه فاعلی در دل همان جریان اندیشگی است، به تجربه درآید.^۳

ویژگی دوم نوشته‌های به سبک مدیتیشن، ایجاد تغییر در خود است؛ تمرین‌های روحانی‌ای که در این سبک ادبی بدان‌ها توصیه می‌شود، همگی به تغییر افرادی که از آنها پیروی می‌کردند، دلالت دارد. هدف دکارت در تأملات نیز جز این نیست؛ او در نامه‌ای به مارن مرسن، به این نکته تصریح دارد که:

«به شما می‌گویم که — بین خودمان باشد — این تأملات شش‌گانه در بردارنده همه مبانی طبیعیات من است. اما لطفاً در این باره سخنی نگوئید؛ زیرا چه بسا هواداران ارسطو به سادگی تن به این اصول ندهند و من امیدوارم که خوانندگان تأملات ... با اصول من مأنوس شوند و به صدق آنها واقف گردند پیش از آن که متوجه شوند که آنها ویرانگر اصول ارسطو است.»^۴

1. spiritual exercise

2. Hill 2006:1-2

شاید بی‌مناسبت نباشد اگر اشاره کنیم به این که دکارت در بیش‌تر موارد به فلسفه خود با عنوان «فلسفه عملی» اشاره می‌کند و فلسفه مدرسیان را «فلسفه نظری» می‌نامد. او در پاسخ به گیسبرت وت، آشکارا فلسفه خود را واجد منافع عملی فراوانی برای نوع‌بشر، و فلسفه مدرسی را «مجموعه آراء آشفته ... فاقد منفعت عملی» می‌داند (AT VIII B 26; ALQ III 30).

3. Lang 1988: 34

4. AT III 298; CSMK 173

سید مصطفی شهرآیینی، مریم غازی

او در واقع، در ذهن خود به چیزی کم‌تر از انقلاب کپرنیکی در فلسفه قانع نبود؛ انقلابی که به بنیادنهادهای من‌اندیشنده به‌مثابه نقطهٔ ارشمیدسی و در واقع، به وضع نظریه‌ای سوژه‌محور در باب معرفت انجامید. نظریه‌ای که در آن، تأمل یا، دقیق‌تر بگوییم، تأمل درون‌نگرانه و خودآگاهی، نقشی محوری در کسب معرفت داشت.^۱

تصور فلسفه به‌مثابه عمل، مستلزم درگیری و مشارکت فعال شخص است. برای دکارت مهم است که خواننده نه‌تنها مشاهده‌گر، بلکه فاعلی دخیل در جریان فلسفه‌ورزی باشد.^۲ براین اساس در می‌یابیم که او در نگارش از قالب اول شخص مفرد استفاده می‌کند تا اهمیت مشارکت^۳ خواننده را نشان داده باشد. مطلوب دکارت این است که خواننده در جریان تفکر درگیر شود و بر این اساس است که از خواننده می‌خواهد تأملات را مجموعه‌ای از نظرات جدا از هم در نظر نگیرد بلکه او را در تأملی هم‌دلانه همراهی کند. اهمیت این عنصر درگیری^۴ و مشارکت تا جایی است که دکارت تأملات خود را در زمان حال استمراری می‌نویسد تا تأکید کرده باشد که جریان تفکر، فعالیتی ذاتاً زنده و در لحظهٔ کنونی است و خواننده باید فعالانه در آن مشارکت جوید.

وقتی نقش زمان حال استمراری را در انتخاب سبک مدیتیشن توسط دکارت بررسی می‌کنیم به نتایج جالب‌توجهی می‌رسیم. یکی از اصول سبک مدیتیشن این است که جریان تفکر و استدلال بالضروره، فعالیتی زنده و پویا باشد نه مرده و ایستا؛ پویایی که از دل اصطلاح «جریان»^۵ دریافتنی است. در این سبک برای نشان دادن پویایی و درگیری شخص در جریان تأمل، از حواس کمک می‌گیرند؛ برای نمونه، در تصور جهنم، همهٔ حواس پنج‌گانه به کار می‌افتد به‌گونه‌ای که گویی شخص خود در آن‌جا حضور دارد و همه چیز را با چشم و گوش و تمام اندام‌های حسی‌اش ادراک می‌کند. انگار خودش آن‌جا را می‌بیند و صدای افراد را می‌شنود، بوی دود را حس می‌کند و گرمی آتش را با دستانش لمس می‌کند.^۶ در مقابل،

1. Kureethadam 2008: 62

2. Lang 1988: 34

3. participation

4. Involvement

5. Process

۶. برای تفصیل این مطلب به اثر ایگناتیوس رجوع شود:

Saint Ignatius of Loyola. (1997), *The Spiritual Exercises of St Ignatius*, trans. P. Wolff, Liguori, Missouri:Triumph

مثال تصور جهنم از ایگناتیوس است. ایگناتیوس، نویسنده مشهور سبک مدیتیشن در سدهٔ هفدهم بود و دکارت با متن او آشنایی داشت. برای بحث مفصل در باب رابطهٔ این دو نویسنده و میزان تأثیرپذیری دکارت از او، به مقالهٔ زیر رجوع شود:

دکارت نظر به این که می‌خواهد عقل را بر جای حواس بنشاند، دست کم در چند تأمل نخست، نمی‌تواند با دست‌یازیدن به حواس پنج‌گانه، به همان معنای متعارف، خواننده را به طرز زنده و پویا درگیر تأملات خویش کند. از این‌رو است که می‌کوشد این زندگی و پویایی فعالیت اندیشگی خویش را با به‌کارگیری زمان حال استمراری و با ضمائر اول‌شخص مفرد نشان دهد. یکی از ویژگی‌های زمان حال استمراری این است که تجاربی که در قالب جمله در آن بیان می‌شود، به‌قدری زنده و حاضر به‌نظر می‌رسد که خواننده احساس می‌کند می‌تواند همان تجربه را بار دیگر در همین لحظه، تجربه کند و حتی به هم‌ذات‌پنداری تمام‌عیار با نویسنده می‌رسد و خود را جای او می‌گذارد.

نقش شهود در تربیت تأمل‌گر دکارتی

ژان‌وال بر آن است که اگر تصویری را که دکارت از زمان به‌منزلهٔ «آن»^۱ در ذهن دارد، درست درنیابیم، فهم تأملات شش‌گانهٔ دکارت — چنان که مدنظر اوست — میسر نمی‌شود. او در ادامه، نشان می‌دهد که همهٔ کوشش دکارت، در تأملات متمرکز بر این است که محوریت حافظه را در معرفت آدمی کنار بگذارد و بر جای آن، شهود را که در «آن» رخ می‌دهد، بنشاند.^۲ «باور دارم که حافظه به من دروغ می‌گوید و هرآنچه تاکنون به من گزارش داده، هرگز رخ نداده است.»^۳ حافظه پیوندی ناگسستنی دارد با زمان گذشته، خواه ماضی ساده، خواه نقلی و خواه بعید؛ و مبنای استنتاج و قیاس ارسطویی همانا داده‌های حافظه است که در گذشته، به تور حواس افتاده‌اند. اما شهود هم‌بسته با زمان حال استمراری است و ضمانتش با خودش هم‌راه است؛ به این معنا که صدقش در خودش است و انکارش با مبانی عقل نمی‌خواند.^۴ وقتی دارم می‌بینم نمی‌توانم هم‌زمان، بگویم دارم نمی‌بینم. حال باید دید آیا این دیدن است که یقینی است یا متعلق بینایی. دکارت با به‌کارگیری روش تحلیل که به‌معنای بازگرداندن هر چیزی به اجزای بسیطش است تا بتواند متعلق شهود قرار گیرد، اندیشنده را به

Vendler, Z. (Jun., 1989), "Descartes' Exercises", Canadian Journal of Philosophy, Vol. 19, No. 2, pp. 193-224

1. Instant

2. Wahl 1920: 1-2

3. CSM II 16; AT VII 24

دربارهٔ ضعف و تناهی حافظه، نیز بنگرید به: CSM II 40; AT VII 57

۴. «ما میان شهود ذهنی و استنتاج یقینی فرق می‌گذاریم چون در دومی و نه در اولی، شاهد نوعی سیر یا توالی هستیم؛ و نیز به این دلیل که در استنتاج نیازی به بدهات بی‌واسطه نیست چنان‌که در شهود هست؛ استنتاج یقین خود را از حافظه می‌گیرد.» (CSM I 15; AT 370)

جایی می‌رساند که درمی‌یابد در تمام شهودات در زمان حال استمراری، آنچه یقینی و انکارناپذیر است نه امور محسوس بلکه فعلی است که از اندیشنده سر می‌زند و آن هم فعل حسی در مقام ذهن است نه در مقام احساس بیرونی.^۱

به‌دیگر سخن، وقتی می‌گوییم دارم می‌بینم، شاید چیزی نباشد که من ببینم ولی در اینکه فکر می‌کنم دارم می‌بینم، نمی‌توان تردید کرد چون وقتی فکر می‌کنم که دارم می‌بینم، محال است که هم‌زمان فکر کنم که دارم نمی‌بینم. با این حساب، در پس هر «دارم فلان کار را انجام می‌دهم»^۲ گزاره «دارم فکر می‌کنم که...» نهفته است که خودتأییدکننده و خودضامن^۳ است. زمان حال استمراری در اصل، جز «آن» نامتمد هیچ نیست و در «آن» بسیط، امکان وقوع دو چیز هم‌زمان ممتنع است. این چیزی است که دکارت می‌کوشد خواننده تأملات را بدان رهنمون سازد وقتی می‌گوید: «من هستم، من وجود دارم، یقینی است؛ اما تا کی؟ تا زمانی که دارم می‌اندیشم»^۴، «زیرا تناقض است که فرض کنیم آنچه می‌اندیشد، درست در همان زمانی که دارد می‌اندیشد، وجود ندارد»^۵ و شاید بتوان اصرار دکارت بر «وضوح» و «تمایز» در ادراکات را در پیوند با همین شهود در «آن» دانست.^۶ وضوح و تمایز در حافظه و در استنتاج رخ نمی‌دهد بلکه فقط در زمان حال استمراری و در «آن» رخ می‌دهد: «تا زمانی که به برهان [بر تساوی مجموع زوایای مثلث با دو قائمه] توجه دارم راهی جز قبول صدق آن نمی‌ماند، اما همین که برهان از پیش‌گاه عقل کنار می‌رود، هرچند هنوز به یاد دارم که آن را با وضوح کامل درک کرده‌ام، به‌سادگی دربارهٔ صدقش به تردید می‌افتم»^۷ این را دکارت نمی‌کوشد با برهان‌های رایج در دستگاه‌های فلسفی به خواننده

۱. «اگر من از روی این واقعیت که دارم موم را می‌بینم، حکم می‌کنم که موم هست، از همین واقعیت به‌طریق اولی نتیجه می‌شود که خود من نیز هستم. ممکن است آنچه دارم می‌بینم، به‌راستی موم نباشد، یا ممکن است حتی چشمی نداشته باشم که با آن چیزی را ببینم؛ اما وقتی دارم می‌بینم یا فکر می‌کنم دارم می‌بینم (که در این‌جا فرقی میان این دو نمی‌گذارم)، اصلاً ممکن نیست منی که دارم فکر می‌کنم، چیزی نباشم.» (CSM II 22; AT VII 33)

2. "I am xing"

3. self-certifying and self-guaranting

4. CSM II 18; AT VII

5. CSM I 195; AT VIIIA 7

۶. این مطلب وقتی بیشتر روشن می‌شود که به مقومات شهود از نگاه دکارت توجه کنیم: «برای شهود ذهنی دو چیز لازم است: نخست این‌که، گزاره‌ای که به شهود درمی‌آید، باید واضح و متمایز باشد و دوم این‌که، کل آن گزاره را باید در یک آن بفهمیم نه کم‌کم.» (CSM I 37; AT X 407-408)

7. CSM II 48; AT VII 70-71

شاید روشن‌تر از همه‌جا بتوان تفاوت میان فراخوانی از حافظه و شهود بی‌واسطهٔ عقل را در کتاب قواعد هدایت ذهن، قاعدهٔ هفتم و نیز قاعدهٔ یازدهم یافت (CSM I 25 & 37-38; AT X 387-388 & 407-409). دکارت در جایی

بقبولاند بلکه با فراخواندنش به تأملی هم‌دلانه و پایه‌پای خود، او را مرحله‌به‌مرحله با خود بالا می‌کشد تا خودش در زمان حال استمراری و با صیغهٔ اول شخص مفرد همهٔ «جریان» اندیشه همچون کلی واحد و یک‌پارچه را در درونش بورزد و پیروراند.

این ویژگی برجستهٔ نگارش به زمان حال استمراری و صیغهٔ اول شخص مفرد و شهودی‌بودن، در کوژیتوی دکارت، بهتر از همه‌جا خودنمایی می‌کند و خواننده را چنان در خود می‌گیرد که تحولی بنیادین در او رخ می‌دهد. اگر مخاطب دکارتی از آغاز تأمل نخست با دکارت هم‌دلانه و سخت‌کوشانه همراهی کرده باشد، نتیجهٔ این همراهی را در کوژیتو می‌یابد.^۱ با کوژیتو است که مخاطب دکارت از خوانندهٔ تأملات به «تأمل‌گر»^۲ ی اصیل^۳ تبدیل می‌شود که خودش جریان اندیشه را به‌دست می‌گیرد و در اینجا است که تأمل‌گر دکارتی این توانایی را می‌یابد که وجود خویش را که تا آن زمان از راه استنتاج می‌یافت اینک از راه شهودی بی‌واسطه دریابد. چنان که دکارت خود در قواعد هدایت ذهن می‌گوید: «استنتاج وقتی ساده و شفاف باشد از ره‌گذر شهود انجام می‌پذیرد.»^۴ تأمل‌گر دکارتی با کوژیتو به اعجاز سبک مدیتیشن، روش تحلیل، و راه‌کار شک به‌درستی پی می‌برد و رفته‌رفته به رسالت ستیگی که در این اثر کوتاه در پیش‌روی فیلسوف است، واقف می‌شود. اگر کوژیتو را برکنده از بستر تأملات بررسی کنیم، بی‌گمان در همان قالب قیاس صوری ارسطویی قابل طرح است، و در این صورت دیگر ویژگی خودتصدیق‌کنندگی را از دست می‌دهد. توضیح این‌که کوژیتو در بیرون از تأملات دیگر ربطی به زمان حال استمراری و شهود ندارد بلکه گزاره‌ای است بی‌زمان که قاعدتاً آن را به زمان حال ساده بیان می‌کنند و صدقش نه به خود بلکه به کبرای «هر که می‌اندیشد وجود دارد» وابسته خواهد بود.^۴

چنان‌که پیش از این هم دربارهٔ قیاس ارسطویی آوردیم، قیاس صوری ارسطویی بدان‌گونه که در سده‌های میانه و در روزگار دکارت، استفاده می‌کردند، برای آموزش حقایقی از-پیش-کشف-شده به کار می‌رفت و کشف تازهٔ حقیقت هیچ جایی در آن نداشت. در حالی که دکارت

دیگر نیز آشکارا اعلام می‌دارد که حقایقی را که زمانی عقل به شهود بی‌واسطه به‌طور واضح و متمایز یافته، بعدها که آنها را از حافظه فرامی‌خوانیم، دیگر از آن وضوح و تمایز شهودی برخوردار نیستند (CSM III 104; AT I 146).

۱. «اصراری ندارم کسی این کتاب را بخواند جز آنانی که می‌توانند و می‌خواهند پایه‌پای من سخت‌کوشانه به تأمل بپردازند، و ذهن‌شان را از حواس و از همه‌ی باورهای پیش‌پنداشته [یعنی حافظه] بازگیرند؛ و خوب می‌دانم چنین خوانندگانی بسیار کم‌شمارند.» (CSM II 8; AT VII 9)

2. an authentic meditator

3. CSM I 37; AT X 408

4. CSM I 195-196; AT VIIIA 8 & CSM III 333; AT V 147

معتقد بود باید راهی برای سیطره بر عالم یافت و این راه، با گام‌نهادن در راه کشف حقایق، گشوده خواهد شد. دکارت معتقد بود باید عرصه را بر حکمت نظری ارسطویی-مدرسی تنگ کرد تا حکمت عملی معطوف به علم هم امکان خودنمایی بیابد.^۱ و این مهم با تربیت انسان‌های تازه با اندیشه‌ای تازه، و روحیه‌ای تازه امکان‌پذیر خواهد بود. دکارت خودش اذعان دارد به این که هرچه او در تأملات در زمان حال استمراری و به‌روش تحلیل آورده، اگر بی‌توجه به این ویژگی‌ها در نظر گرفته شود، به قیاس‌های صوری تبدیل می‌شوند که فرق چندانی با سنت فلسفی رایج در سده‌های میانه نخواهند داشت. دکارت این را ذاتی و طبیعی ذهن می‌داند که یافته‌های شهودی خود را پس از خروج از زمان حال استمراری به حافظه بسپرد و بعدها آنها را به صورت قیاس صوری درآورد. این ویژگی ذهن در آموزش یافته‌های پیشین، به روش ترکیب بسیار کارآمد است ولی در آموزش نحوه کشف امور تازه، به روش تحلیل نه تنها کارایی ندارد بلکه کل جریان اندیشه را مختل می‌کند و جلوی تربیت اصیل مخاطب را در فراگیری نحوه اندیشه‌ورزی برای کشف امور می‌گیرد.^۲

نتیجه‌گیری

دکارت در نگارش تأملات، به منظور تربیت خوانندگانی که نه به روش مباحثه و مناظره بلکه با تأملی درون‌نگرانه به کشف شخصی حقایق برای خود نائل می‌آیند، از برهان‌پردازی به روش تحلیل در مقابل استدلال‌آوری به روش ترکیب بهره می‌گیرد. در واقع از آنجایی که فلسفه به عقیده دکارت نوعی فعالیت است، مشارکت و عمل مخاطب در جریان تفکر ضروری است و این مشارکت جز در روش شهودمحور تحلیل که بر خلاف روش حافظه‌محور ترکیب، ترتیب کشف را به مخاطب می‌نمایاند، به دست نمی‌آید. دکارت این تصور از فلسفه به مثابه فعالیت را در قالب سبک ادبی مدیتیشن به خوانندگان خود عرضه می‌کند، چرا که تنها در این سبک است که می‌توان با به کارگیری روش تحلیل، آن‌گونه که مطلوب دکارت است، خواننده را به مشارکت فعال در فلسفه‌ورزی واداشت؛ طوری که او تنها خواننده متن نباشد بلکه خود نیز درگیر متن شود و با تأمل در آن، نتایجی را که نویسنده بدان‌ها رسیده، از آن خود سازد. دکارت مخاطب خود را چنان تربیت می‌کند که با به کارگیری روش تحلیل، ذهن خود را به تأمل در مسیری درست هدایت کند و بتواند به تمام علوم تصورپذیر برای ذهن دست یابد و بدین ترتیب دامنه علم را هر چه بیشتر وسعت دهد. منطق ارسطویی با به کارگیری استدلال

1. CSM I 142-143; AT VI 61-62

۲. به این مطلب به تفصیل و با ذکر منبع، در بخش «روش تحلیل و روش ترکیب» پرداخته‌ایم.

Seyed Mustafa Shahræeni/ Maryam Ghazi

قیاسی، در کشف علمی و کسب آگاهی‌های جدید ناتوان بود. در مقابل، منطق کشف دکارتی، عهده‌دار تربیت افرادی است که به‌یاری عقل و تکیه بر توانایی‌های فطری خود، علم را به پیش می‌برند. از میان خیل عظیم کسانی که از خواننده صرف به تأمل‌گر دکارتی ارتقا می‌یافتند، رفته رفته دانشمندانی برخاستند که با تفکر در جهان در پی فهم قوانین علمی بودند؛ فهمی که به‌واسطه آن آدمی می‌توانست طبیعت را در زیر سیطره خود درآورد. آنچه مهم است این است که گرچه دکارت درباره فلسفه کاربردی یا فلسفه در عمل چیزی نگفته، آنچه از او به‌جای مانده بستر را برای راه‌یابی فلسفه به زندگی واقعی و عمل انسان‌ها فراهم نموده است.

فهرست منابع

- پارکینسون، جی. اچ. آر، *تاریخ فلسفه غرب: دوره نوزایی و عقل‌گرایی قرن هفدهم*، جلد ۴، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۲.
- شهرآیینی، سید مصطفی، *تأملاتی در باب تأملات دکارت*، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
- کاتینگم، جان، *دکارت*، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.

Ariew, R., *Historical Dictionary of Descartes And Cartesian Philosophy*, eds. Dennis Des Chene, Douglas M. Jesseph, Tad M. Schmaitz & Theo Verbeek., Scarecrow Press, Inc, 2003.

Beck, L.J., *The Metaphysics of Descartes: A Study of the Meditations* , London:Oxford University Press, 1965.

Clarke, D.M., *Descartes: A Biography* , Cambridge: Cambridge University Press, 2006.

Descartes, R., *Meditations on First Philosophy*, trans. J. Cottingham , New York:Cambridge University Press, 1996.

Descartes, R., *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch , Cambridge University Press, 2 vols.(CSM), 1995.

Descartes, R. , *The Philosophical Writings of Descartes*, volume III, The Correspondence, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. A. Kenny, Cambridge University Press,1991.

Garber, D., *Descartes Embodied: Reading Cartesian Philosophy through Cartesian Science* ,Cambridge: Cambridge University Press, 2001.

Hettche, M., *'Descartes and the Augustinian Tradition of Devotional Meditation:Tracing a Minim Connection'*, Journal of the History of Philosophy, Vol. 48, No. 3,pp 283-311, Jul.,2010.

Hill, J., *'Meditating with Descartes'*, Richmond Journal of Philosophy, Vol. 12, pp.1-8, Spring 2006.

Honderich, T., *The Oxford Companion to Philosophy* ,New York: Oxford University Press, 2005.

Kenny, A., *Descartes: A Study of his Philosophy* , New York: Random House Inc., 1968.

Kureethadam, Joshtrrom. Isaac., *"The Meditational Genre of Descartes' Meditations"* , Forum Philosophicam: International Journal for Philosophy; Vol.13, Issue 1, pp. 51-68, 2008.

Lang, B., *'Descartes and the Art of Meditation'*, Philosophy and Rhetoric, Vol. 21, No. 1 ,pp. 19-37, 1988.

MacDonald, S and Kretzmann, N, *'Medieval Philosophy'*, Routledge Encyclopedia of Philosophy, <http://www.rep.routledge.com/article/B078> (8/10/2014)

Seyed Mustafa Shahraneji/ Maryam Ghazi

Oksenberg Rorty, A., *Essays on Descartes' Meditations* , Berkeley, California:University of California Press, 1986.

Saint Ignatius of Loyola., *The Spiritual Exercises of St Ignatius*, trans. P. Wolff ,Liguori, Missouri:Triumph, 1997.

Stohrer, W.J., '*Descartes and Ignatius Loyola: La Flèche and Manresa Revisited*', Journal of the History of Philosophy, Vol. 17, No. 1, pp.11-27, Jan., 1979.

Vendler, Z., '*Descartes' Exercises*', Canadian Journal of Philosophy, Vol. 19, No. 2 , pp. 193-224, Jun., 1989.

Wahl, Jean., *Du Role de l'Idée de L'instant dans la philosophie de Descartes*, Paris, Librairie felix alcan, 1920.